

جنبش کارگری ایران: نگاهی از درون

کاظم فرج‌الهی



اعتصاب در گروه پیمانکاری آریا نگین خوزستان پالایشگاه جفیر در اهواز، ۱۴ مرداد ۱۳۹۹

باید امیدوار بود. اما به جای دادن امید کاذب یا وعده‌ی آینده‌ای وسوسه‌انگیز، اما بی‌پشتوانه و ناروشن به لحاظ چگونگی تحقق، باید بر مبنای تجارب بیش از یک قرن جنبش کارگری ایران و توان بالقوه‌ی آن وظایف و چشم‌اندازهای جاری را ترسیم کرد. این جنبش می‌تواند انبوه جمعیتِ البته پراکنده‌ی طبقه‌ی کارگر و سایر مزد و حقوق‌بگیران را دربر بگیرد. چراکه مطالبات و دستورکار روز این طبقه از جمله پایین بودن مرزدها، عدم تناسب آن با معیشت خانوارها، تأخیر در پرداخت مرزدها و بسیاری از موارد دیگر، و به‌طور کلی اعتراض به فقر و شکاف طبقاتی، مطالبات امروز بخش غالب تمامی مردم است. گواه آن، وجود حرکت‌ها و تجمع‌های اعتراضی تقریباً هرروزه، اما پراکنده و بدون ارتباط ارگانیک با یکدیگر، است. مقاله‌ی حاضر، تلاشی است در جهت یافتن پاسخ یا طرح دوباره‌ی این پرسش: «چرا جنبش کارگری ما هنوز چنان که باید توسعه‌یافته نیست و چرا در موقعیتی این چنین قرار گرفته‌ایم؟»

(۱)

طبقه‌ی کارگر، پرولتاریای جهانی و مطالبات یگانه

خواستهای اصلی کارگرانی که «یکم ماه مه» شیکاگو را در سال ۱۸۸۶ پدید آوردند و همچنین خواسته و شعار اصلی کارگرانی که ۱۱۵ سال پیش از این در ایران اولین اتحادیه‌های کارگری را پایه‌ریزی کردند، «هشت ساعت کار روزانه با دریافت مزد کافی» بوده است. اما امروز کارگران این سرزمین پس از پیمودن این راه طولانی هنوز هم در موقعیتی هستند که بخش بزرگی از آنها اگر شانس اشتغال داشته و بیکار نباشند، برای تأمین زندگی حداقلی ناگزیرند بیش از هشت ساعت کار کنند و گاه، البته بازهم ناگزیر، برای دستیابی به فرصت کار اضافی روزانه به رقابت با یکدیگر یا خواهش از کارفرما بپردازند. هنوز هم مشکل اصلی طبقه‌ی کارگر ایران با جمعیتی بالغ بر میلیون‌ها نفر، در حالی که بخش قابل توجهی از آن از تحصیلات دانشگاهی و سطوح بالایی از تخصص هم برخوردارند، داشتن تشکل مستقل کارگری^۱ یا محرومیت از ابزاری است برای دفاع جمعی از منافع طبقاتی خود، از جمله تحقق هشت ساعت

کار روزانه و مزد کافی! و در این راه تاکنون بارها و بارها بهای سنگینی پرداخت کرده است.

(۲)

تولد کارگران صنعتی، هویت و خواسته‌های طبقه‌ی کارگر ایران

نخستین اتحادیه‌ی کارگری ایران در سال ۱۲۸۵ توسط کارگران چاپخانه شکل گرفت؛ پس از آن به تدریج کارگران شماری دیگر از صنوف برای دستیابی به مطالبات خود به تشکیل اتحادیه‌های صنفی اقدام کردند؛ اما همگرایی ۹ اتحادیه از بخش‌های چاپخانه، کفاشی، داروسازها، حمامی، نانوايي، ساختمانی، شهرداری و بافنده‌ها و تشکیل «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران» در سال ۱۳۰۰ بود که سبب شد کارگران ایران نخستین بار به‌عنوان یک «طبقه» و «اتحادیه‌های کارگری» به‌عنوان یک نهاد مدنی اثرگذار در جامعه‌ی آن روز معنا پیدا کنند. ۱۶ سال حکومت پهلوی اول، دوره‌ی اعمال سیاست سرکوب مرام اشتراکی و ممنوعیت فعالیت گروه‌ها، شکل‌ها و اتحادیه‌ها و در نتیجه دوره‌ی توقف رشد و پویایی جنبش کارگری است. اما مدرنیسم ویژه‌ی رضاشاهی گسترش صنعت (به‌ویژه صنعت نفت) و افزایش شمار کارخانه‌ها و ناگزیر افزایش شمار جمعیت طبقه‌ی کارگر صنعتی را در پی داشت. در این دوره به‌رغم همه‌ی خشونت‌ها و سرکوب‌ها، ساعت کار کارگران به ۹ ساعت در روز کاهش یافت که در آن روزگار دست‌آورد مهمی به شمار می‌آمد.

(۳)

فراز و فرود جنبش کارگری ایران

توازن قوا در منطقه و شرایط سیاسی اجتماعی جهان در شروع جنگ جهانی دوم، سقوط استبداد رضاشاهی و آغاز زمامداری ضعیف پهلوی دوم را رقم زد؛ تا وقوع کودتای مرداد ۱۳۳۲ و برقراری دوباره‌ی استبداد و دیکتاتوری، فضای مناسبی برای رشد جنبش طبقه‌ی کارگر ایران و شکل‌گیری سندیکا‌های کارگری فراهم شد.

سندیکاهایی که خوش درخشیدند، نفوذ و قدرت بسیج کارگری قابل ملاحظه‌ای داشتند و در معادلات سیاسی آن روز جامعه اثرگذار بودند. این سندیکاها از دولت و کارفرما مستقل بودند، اما متأسفانه از احزاب سیاسی خیر!^۲ و همین تعلق و وابستگی علنی به احزاب، زمینه‌ساز و توجیه سرکوب و اضمحلال آن‌ها در روزها و ماه‌های پس از کودتا شد. در این دوره اولین قانون کار به تصویب رسید و در آن سندیکا مجاز و به‌عنوان یک تشکل کارگری درون بنگاه (کارخانه) به رسمیت شناخته شد. پس از کودتا تا فرارسیدن امواج انقلاب ۱۳۵۷، آن نیروی سازمان‌گر که درون طبقه حضور داشته باشد و به امر سازمان‌دهی کارگران به مثابه یک «طبقه برای خود» همت گمارد تا حدود زیادی وجود نداشت. در این دوره، به هر دلیل، مرکز توجه و میدان عمل یا گروه‌های هدف فعالان سیاسی و باورمندان عرصه‌ی چپ، به‌طور عمده، جاهای دیگری به‌جز محل‌های کار و زیست طبقه‌ی کارگر بوده است؛ حتا اگر به‌طور استثنا در جاهایی طبقه‌ی کارگر و محل کار و زیست او مورد توجه واقع شده، هدف عضوگیری افراد مناسب در گروه و سازمانی خاص بوده و نه سازمان‌دهی «طبقه‌ی کارگر» به‌طور عام و به معنای ویژه‌ی کلمه. به‌هرروی پس از کودتا ۲۵ سال پر فراز و فرود و پر از ماجراهای خون‌بار بر جامعه‌ی ایران گذشت. نسیم و موج‌های انقلابی و سپس توفان انقلاب بهمن فرارسید و با قدرت تمامی فضای سیاسی جامعه را درنوردید؛ بسیاری از باورها و جزمیات نادرست فروریخت و برای مدت کوتاهی میدان برای آموزش و آزمون شیوه‌ها، باورها و اهداف متفاوت در راستای آموزش و سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر فراهم آمد. اما این دوره بسیار کوتاه بود. به‌زودی و پیش از آن که آزمون‌ها و آموزش‌ها به نتیجه‌ای اثرگذار، در جریان مبارزه‌ی طبقاتی، رسیده باشد یا فرصت کاربست تجارب و آموخته‌ها فراهم شده باشد، آتش جنگی خانمان‌سوز و طولانی برافروخته شد و نیاز به توضیح نیست که آزادی و دموکراسی در شرایط جنگی زیر گرفته می‌شود. در کم‌تر از یکسال پس از آغاز جنگ و طی حوادث ناگوار و تلخ سال ۱۳۶۰ و پس از آن، شوراها و سندیکاها و دیگر نهادهای کارگری مستقل با خشونت و اجبار یا داوطلبانه از بیم حادثه، همگی محو و ناپدید شدند. اندیشیدن و پی‌جویی برای یافتن پاسخ این پرسش برای تمامی فعالان این عرصه بسیار لازم است: چرا هیچ یک از سندیکاها و دیگر تشکل‌ها و نهادهای کارگری برپا شده سرکوب‌های

سال ۱۳۶۰ و پس از آن را تاب نیاوردند؟ آیا فقط با استناد به سرکوب و فشار می‌توان این فروپاشی و محوشدن را توضیح داد؟ در شیوه‌های سازمان‌دهی، پیوندهای سازمانی و تشکیلاتی، اتخاذ تاکتیک‌ها و اهداف تعیین‌شده و در برنامه و عمل این نهادها عیب و ایرادی وجود نداشت؟ آیا پیش‌بینی استفاده از فشار و اعمال محدودیت بیشتر و به‌کارگیری سرکوب و زور توسط جناح‌ها و نهادهای مختلف سرمایه‌داری، امری عجیب و غیرممکن و دور از ذهن بود؟ یا به‌عکس باید طبیعی و محتمل دانسته می‌شد که جناح‌های مختلف سرمایه و دولت‌های متبوع آن‌ها در صورت نیاز به هر شکل ممکن، ولو استفاده از زور و خشونت دولتی، از منافع طبقاتی خود دفاع خواهند کرد و به صفوف کارگران یورش خواهند برد! برای مقابله و دفع این یورش یا تحمل فشارها و صدمات وارده، آیا نباید آمادگی می‌داشت و پیش‌بینی می‌کرد؟ نقاط ضعف کجاها بود و آیا می‌توانست نباشد؟

وظیفه‌ی سازمان‌های سیاسی و احزاب کارگری و همین‌طور سازمان‌های صنفی این طبقه (اتحادیه و سندیکاها) سازمان‌دهی و متشکل کردن کارگران است اما در دو سطح و با دو شیوه، دیسپلین و هدف کاملاً متفاوت. سازمان‌های سیاسی - ایدئولوژیک کارگری (احزاب) و سازمان‌های صنفی - سیاسی کارگری (اتحادیه‌ها) دو سازمان مستقل از هم و در عین حال مکمل یکدیگرند که نمی‌توانند جایگزین یکدیگر بشوند؛ این دو نوع تشکل در راستای امر سازمان‌دهی طبقه مشترکاتی دارند و برحسب ضرورت ارتباط منظم سازمانی با یکدیگر برقرار می‌کنند اما این ارتباط به معنای تابعیت یکی از دیگری و زیر سؤال رفتن استقلال آن‌ها نیست. تجربه‌های مختلف نشان داده آن‌جا که در نبود یکی (مثلاً حزب) دیگری تلاش کرده در اتخاذ و بیان مواضع جای خالی را پر کند نتیجه‌ای جز پراکنده شدن اعضا و بازماندن سازمان صنفی از وظایف اصلی خویش به بار نیامده است. همچنین هرگاه در وظایف و اهداف این تشکل‌ها تداخل صورت گرفته و پیوند و رابطه‌ی منطقی این دو نوع تشکل تبدیل به تابعیت و وابستگی شده نتیجه‌ی کار انحراف روند مبارزه‌ی طبقاتی از مسیر درست و اصلی آن بوده است. در این حالت حذف و سرکوب یکی (عمدتاً احزاب) سبب حذف

و نابودی یا اضمحلال دیگری شده است. طبقه‌ی کارگر ایران، تشکل‌ها و مبارزات کارگری از این منظر آسیب بسیار دیده است.

(۴)

اندکی گشایش فضای سیاسی و تلاش مجدد

شانزده سال پس از این حوادث و حذف مخالفان و دگراندیشان نوبت به دولت اصلاحات رسید. با شعار توسعه‌ی سیاسی، فضای سیاسی - اجتماعی جامعه برای مدتی اندکی باز و امکان ایجاد برخی نهادهای جامعه‌ی مدنی فراهم شد. شمار زیادی روزنامه و نشریات مختلف، اغلب منتقد اما همسو با حاکمیت و نظام، و شمار معدودی انجمن‌های فرهنگی و کانون‌های حمایت از حقوق کودکان، زنان و زیست‌محیطی با گرفتن مجوزهای موقت و دائمی شروع به فعالیت کردند. این تغییر و اندکی باز شدن فضای جامعه در محیط‌های کارگری هم اثرگذار بود؛ البته این ماجرا گاه با زدوخوردها و عقب‌نشینی و گاه با گشایش و بسط و زمانی با حصر و بندهایی در این‌جا و آن‌جا همراه بوده است. در نتیجه‌ی دست‌کم هشت سال پیشبرد سیاست‌های نولیبرالی توصیه‌شده‌ی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول مبنی بر اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری اقتصاد و خصوصی‌سازی‌ها، توسط دولت «سازندگی»، و گسترش هرچه بیشتر موقتی‌سازی قراردادهای و سلطه‌ی قراردادهای موقت در بازار کار و... به تدریج عرصه‌ی عمومی تقریباً همه روزه شاهد برگزاری اعتصاب‌ها و تجمع‌های اعتراضی کارگران در مکان‌های مختلف بود. پس از سال‌ها تلاش و پی‌گیری کارگران و کنشگران باورمند به ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری، در بهار ۱۳۸۴ اعضای هیأت مؤسس بازگشایی و احیای سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران، با وجود تمام محدودیت‌ها و سختگیری‌ها و در شرایطی ویژه، موفق به برگزاری مجمع عمومی و گزینش هیأت مدیره و بازرسان این سندیکا شدند؛ مجمعی که با توجه به شرایط و تنگناهای پدیدآمده یا پدید آورده شده با استقبال نسبتاً خوب و بی‌سابقه‌ی کارگران مواجه شده بود. در آغاز کار، و به‌رغم اخراج و بازداشت شماری از کارگران تلاشگر سندیکایی، سندیکای کارگران شرکت واحد بسیار خوش درخشید؛ شمار

بسیار زیادی از کارگران این مجموعه با وجود این که به هر دلیل نخواسته یا نتوانسته بودند در مجمع عمومی سندیکا شرکت کنند در عمل از اقدامات و سیاست‌های سندیکا حمایت می‌کردند. در سندیکا نیز جلسات عمومی هفتگی (کنفرانس‌ها) به‌منظور تبادل نظر و آگاهی‌رسانی، گرفتن گزارش‌ها و خبرها و هماهنگی جهت تصمیم‌گیری‌های بعدی و... تشکیل می‌شد. بخش یا کمیسیون آموزش سندیکا نیز در حوزه‌های آموزش قانون کار و فعالیت‌های سندیکایی کارنامه‌ی خوبی از خود نشان داد.

حدود دو سال بعد با روندی کم‌وبیش مشابه، کارگران یک بنگاه صنعتی بزرگ نیز موفق به احیا و بازگشایی سندیکای کارگران مجتمع «کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه» شدند. در آن زمان شمار زیادی از آگاهان و کارگران فعال در امور صنفی گشایش این دو سندیکا را بسیار میمون و نقطه‌ی عطف یا آغاز تحول و فصلی نو در مبارزات کارگران در راستای تحقق مطالبات و حقوق صنفی و طبقاتی خویش ارزیابی می‌کردند. انتظار این بود که اولاً این دو سندیکا، که در آغاز مورد اعتماد و استقبال شمار زیادی (اگر نگوئیم بیشترین شمار) از کارگران واحدهای خود قرار گرفته بودند، ضمن آگاهی‌رسانی و آموزش کارگران کارخانه، با هشیاری، اتحاد و همدلی در مسیر تلاش برای تحقق مطالبات کارگران واحدهای خود اقدامات مؤثری انجام داده و هر روز به موفقیت‌های بیشتری دست یابند. ثانیاً از این رهگذر کارگران بیشتری به سندیکاها پیوندند و آگاهی و اراده‌ی واحد طبقاتی یا به معنای دیگر سازمان‌یافتگی پویا و پیشرو کارگران در این دو واحد، و در ادامه در کارخانه‌ها و بنگاه‌های دیگر نیز، عینیت پیدا کند. اما چنین نشد و حوادث به گونه‌ای دیگر رقم خورد.

(۵)

تحقق نیافتن پیش‌بینی‌ها و ناکامی شکل‌های کارگری

بیش از ۱۴ سال از آن نقطه‌ی عطف یا آغاز فصل نویی که فرض می‌شد، گذشته است. بحران عمومی جامعه عمیق‌تر و تنگناهای اقتصادی بسیار شدیدتر شده است. با این که در این دو بنگاه و در انبوهی از دیگر کارخانه‌ها و بنگاه‌های خدماتی و تولیدی

بزرگ (در کل کشور) مشکلات و مطالبات جدی و گاه حیاتی، از جمله حقوق و مطالبات مزدی معوق وجود داشته است و هنوز هم دارد و تقریباً همه روزه تجمعات اعتراضی کارگری در این زمینه در مکان‌ها و مناطق مختلف برگزار می‌شده و هنوز هم می‌شود، با این حال در روند این مبارزات گسترده‌ی همه‌روزه و البته پراکنده، نه شاهد تقویت و رشد جریان سازمان‌یابی کارگران و ایجاد و برپایی تشکلهای و سندیکاهای مستقل کارگری بوده‌ایم و نه نفوذ و قدرت این دو سندیکا در واحدهای خودشان تقویت شده است. متأسفانه به‌عکس، فروکاسته شدن روز افزون نفوذ و ارتباط با بدنه‌ی کارگری این دو سندیکا و حتا انزوای درون واحد و از همه بدتر ظواهر و نشانه‌های نگاه هیأت مدیره‌ای به بیرون از محیط کار را شاهد هستیم.

چرا جنبش کارگری ایران با پیشینه‌ی بیش از یک قرن امروز در چنین نقطه‌ای ایستاده است؟ چرا طی چهل و سه سال پس از فروپاشی نظام ستم‌شاهی دو بار شاهد اوج منحنی سازمان‌یافتگی طبقه و برپایی شماری تشکل مستقل کارگری بوده‌ایم و هر دو بار ظرف مدت کوتاهی پس از برپایی، سرکوب و نابودی، سقوط سریع یا حذف و اضمحلال تدریجی نهادهای شکل‌گرفته را تجربه کرده‌ایم. چرا این تشکلهای با وجود برخی درخشش‌های اولیه، در گام‌های بعدی در مقابل فشارها و سرکوب‌ها (و کجروی‌ها) این‌قدر ناتوان از مقاومت و بقا بوده‌اند؟

از چگونگی و روند شکل‌گیری تشکلهای و از تجارب موج اول این حرکت یعنی برپایی انواع شوراها و سندیکاهای کارگری در آخرین سال منتهی به انقلاب ۱۳۵۷ و اولین سال‌های بعد از آن و سپس تعطیلی و انحلال یا حذف داوطلبانه و ناگزیر آن‌ها متأسفانه اسناد و مدارک زیادی برای مطالعه و تحقیق در دست نیست. در آن زمان سایت‌ها و کانال‌های خبری و امکانات ارتباطی امروزه هنوز در میان نبوده‌اند، حاصل تجارب آن دوره، اگر ثبت و مستند شده باشد، عمدتاً در قالب خبرنگارها و نشریات کاغذی است که بخش اعظم آن‌ها اکنون در دسترس نیستند. ناگزیر باید به مشاهدات میدانی، مصاحبه‌ها و خاطرات مربوط به این دوره بسنده کرد؛ در دوره‌ی زمانی ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۶۰، روان‌شناسی اجتماعی، معیارها، سطح آگاهی، سنت استفاده از تجربه‌های گذشته، شور ناشی از انقلاب و در کل فضای سیاسی - اجتماعی موجود در میان کارگران پیشرو و فعالان عرصه‌ی کارگری به گونه‌ای بود که آموزش و بالا بردن

سطح آگاهی طبقاتی به روشی صحیح و مؤثر و ماندگار، یعنی تشویق کارگران به سازمان‌یافتن و روی‌آوری به تشکل‌های پایدار و مستقل کارگری (سازمان‌های صنفی-سیاسی یا همان سندیکا، اتحادیه و شوراهای کارخانه‌ها)، دیدگاه و روش مسلط و مرسوم نبوده است، بلکه عملاً با برداشتی سطحی از مبارزه‌ی طبقاتی و آموزه‌ی «اعتصاب، مدرسه‌ی انقلاب»، بیش از هر چیز سازمان دادن حرکات اعتراضی و اعتصاب‌های کارگری یا تلاش برای قرار گرفتن در رأس حرکات و هدایت یا تأثیرگذاری بر حرکات شکل گرفته در دستور کار بوده است؛ با این ایده و هدف (با توجه به شرایط عینی آن زمان اکنون می‌توانیم بگوییم: با این «توهم») که از به هم پیوستن این اعتصاب‌ها سرانجام حکومت یا شیوه حکمرانی تغییر خواهد کرد. ادبیات به کار رفته و ارزش‌های مورد توجه نیز بیشتر ادبیات و کلیشه‌های گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی عمدتاً چپ آن دوره بوده است. فعالان و رهبران میدانی این حرکات که غالباً گرایش و تعلقات سیاسی خود را پنهان نمی‌کردند، هنگام تصمیم‌گیری یا در روند آن و پیشبرد سیاست‌های عملی در این تشکل‌های نوپا، بدون در نظر گرفتن سطح آگاهی کارگران و بی‌توجه به خرد جمعی موجود، تلاش یا حتی در برخی مواقع اصرار بسیار داشتند ایده‌ها و مواضع سازمان یا گروه سیاسی متبوع یا مورد علاقه خودشان جا بیفتد و اعمال گردد و یا کلیشه‌های مرسوم در ادبیات این نهادها به کار گرفته شود. به همین دلیل برخلاف مقررات و سنت‌ها و ضرورت نهادهایی که اساساً باید صنفی باشند و کارکرد و هدایت آن‌ها نیز منطبق بر رعایت موازین دموکراسی و مراجعه به خرد جمعی باشد، گاه عرصه‌ی تصمیم‌گیری و رهبری این تشکل‌ها به صحنه‌ی رقابت و کشمکش و گاه جدال لفظی میان کارگران طرفدار گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی مختلف موجود تبدیل می‌شد. به این ترتیب به دلیل شهره بودن افرادِ فعال و رهبران و گاه حتی معروف بودن یا شدن کلیت این نهادها به هواداری از گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی (عمدتاً چپ) یا عضویت در آن‌ها، اولاً کارگران عادی میل و رغبت کم‌تری به حضور و عضویت در این تشکل‌ها یا حمایت از آن‌ها داشتند. ثانیاً در مواقع بحران و تغییر شرایط اجتماعی سیاسی جامعه، کارگران معروف به عضویت و یا هواداری از سازمان‌ها و احزاب سیاسی، که از قضا برخی از آنان

به رده‌های رهبری و هدایت نهادهای کارگری هم انتخاب شده بودند، دیگر تاب و امکان ماندن در محیط کار را نداشتند و کارگران عادی نیز به دلایل سیاسی و امنیتی رغبت یا توان دفاع از این تشکل‌ها را در خود نمی‌دیدند. چنین شد که با تغییر شرایط اجتماعی و سیاسی، تقریباً تمامی این نهادها، که قاعداً باید «صنفی-سیاسی» و مستقل از احزاب و سازمان‌های سیاسی باشند و علی‌الاصول باید بتوانند در هر شرایط و در هر نظام و حکومتی از حقوق و منافع صنفی اعضای خود دفاع کنند، امکان بقا و فعالیت را از دست دادند و صحنه‌ی زندگی و مبارزه‌ی طبقاتی کارگران خالی از حضور اینان شد. برای درک بهتر این مسأله باید توجه داشت که از بخش بزرگی از کارگران و مردم عادی نمی‌توان انتظار پرداخت هزینه‌های سنگین سیاسی و اجتماعی داشت؛ آنان صرفاً برای احساس امنیت و تأمین منافع مستقیم و حتا کوتاه‌مدت خود به تشکل‌های صنفی روی می‌آورند و اگر در این زمینه احساس خطر کنند یا فکر کنند که عضویت در این نهادها هزینه‌دار است معمولاً وارد نمی‌شوند یا کناره‌گیری می‌کنند.

(۶)

سخن آخر و نتیجه‌ی کار

طبقه‌ی کارگر ایران با انبانی پر از تجربه‌هایی این چنین ارزشمند، و به‌طور عمده تلخ، دوران دسترسی نسبی اصلاح‌طلبان به قدرت را طی کرد و شاید فرصت‌هایی را نیز برای سازمان‌یابی از کف داد. چنان که در بالا نیز گفته شد در سال ۱۳۸۴ سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و دو سال بعد، در روندی کم‌وبیش مشابه سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه احیا و بازگشوده شد. رخدادهایی که تصور می‌شد الگویی برای دیگر بنگاه‌ها و کارگران باشد. اما در کنار، در پس پرده و در حاشیه‌ی آن وقایعی رخ داد که در نتیجه‌ی آن قضایا آن‌طور که آرزومندان، خوش‌بینانه، تصور می‌کردند پیش نرفت. در جناح چپ و از سوی باورمندان به نقش طبقه‌ی کارگر با این پدیده برخورد‌های متفاوتی صورت گرفت:

در آغاز کار گروهی از علاقمندان و دوستان طبقه‌ی کارگر شادباش‌گویان و خوش‌بینانه این رخداد را نقطه‌عطفی در روند سازمان‌یابی طبقه‌ی کارگر دانستند و

ستودند. گونه‌ی دیگر مواجهه‌ی گروه یا گروه‌هایی از باورمندان چپ و علاقمندان و دوستان طبقه بود که نگرشی متفاوت دارند. نگرشی که سندیکا را نهادی رفرمیستی و متعلق یا نهایتاً در خدمت بورژوازی می‌داند؛ نهادی که به منظور انقیاد طبقه‌ی کارگر و حفظ نظام سرمایه‌داری ساخته شده یا می‌شود. اینان در آغاز فعالان سندیکایی را مورد نکوهش و بدگویی و در ادامه کل این حرکت را مورد انتقادهای تند و به‌زعم خود رادیکال قرار داده و در چارچوب و راستای بقای بورژوازی ارزیابی کردند. برخوردهای نوع سوم مربوط به دوستان منتقدی است که ضمن تأیید کلی این شیوه‌ی سازمان‌یابی طبقه‌ی کارگر و پذیرش سندیکا به‌عنوان شکلی از سازمان‌یافتگی و تشکل‌کاری، با انتقادهایی جدی و ساختارشکن به این دو مورد خاص پرداختند. این دوستان با نقد آن دسته از رفتارها و شکل‌هایی از حرکات سندیکای کارگران شرکت واحد یا هفت‌تپه، که به زعم آنان رفرمیستی و سازش‌کارانه است، و با ارایه‌ی پاره‌ای خدمات و کمک‌ها یا بهتر بگوییم تأیید و تشویق و هورا کشیدن یا انتقاد و محکوم کردن در رسانه‌ها، کوشش کردند با فعالان و رهبران سندیکایی رابطه‌ی دوستی برقرار کنند. دوستی به منظور برقراری رابطه عمیق‌تر و مؤثر با هدف، به زعم خودشان، مشاوره دادن و اصلاح حرکت یا به گفته‌ی دیگر سرخ و رادیکالیزه کردن سندیکا. این دوستان یا این شیوه‌ی تفکر با توجه به تصور و انتظاراتی که خودشان از سندیکا به‌عنوان یک تشکل‌کاری دارند و با توجه به شیوه‌هایی از حرکت و موضع‌گیری که برای سندیکا (هر سندیکای کاری) مد نظر دارند، در مقالات و بیانیه‌ها و... بر حسب مورد به فعالان سندیکایی مشاوره می‌دهند، توصیه می‌کنند و گاه بر پیشبرد آن اصرار می‌کنند. پافشاری و اصراری که، به دلیل اشتیاق دوستان سندیکایی به تأیید و تشویق و مقبول شدن، در عمل کم هم مؤثر نمی‌افتد. این که گروهی یا افرادی با هر دیدگاه عملکرد یا سیاست‌های اجرایی یک سندیکا را نقد کنند و در مورد آن نظر بدهند و توصیه‌هایی داشته باشند به خودی خود هیچ ایراد ندارد. ایراد آن جاست که این دوستان از محیط واقعی کار دور هستند و درک درستی از مسایل و سطح آگاهی و فضای موجود نمی‌توانند داشته باشند. اضافه بر آن تفاوت دیدگاه وجود دارد، وظایفی که این دیدگاه برای یک سندیکای کاری مد نظر دارد

بیشتر به وظایف و کارکردهای یک حزب سیاسی نزدیک است تا یک تشکل صنفی. و باز هم از آن جا که در عمل تفکیک روشنی بین کارکرد و وظایف یک حزب و یک سندیکا قایل نیستند، به رغم صداقت‌شان، اما در عمل پیشبرد و اجرای مشاوره و توصیه‌های این دوستان در کنار دیگر عوامل بازدارنده‌ی امر تشکلیابی کارگران، در روند حیات و فعالیت یک سندیکای کارگری آن هم در شرایط امروزی ایران، می‌تواند آسیب‌هایی جدی و مخرب وارد کند. از جمله‌ی آسیب‌های این دیدگاه می‌توان این موارد را برشمرد:

الف) تشدید فضای ترس و اضطراب و احساس ناامنی و گاه تحمیل هزینه‌های پلیسی و امنیتی به اعضای سندیکا. ب) دور شدن و فاصله گرفتن اعضا از سندیکا و انزوای هیأت مدیره یا رهبران. ج) تغییر تمرکز توجه هیأت مدیره‌ها و رهبران سندیکا از «اهداف اصلی و مسایل داخلی و مشکلات اعضای سندیکا» به «تأمین رضایت خاطر و کسب تأیید و تشویق افکار و محافل خارج از سندیکا» (منظور بیش از هر چیز رسانه‌های دنیای مجازی است).

همزمان با این سه نوع آسیب، برخوردهایی هم از سوی طبقات، گروه‌ها و نهادهایی صورت می‌گیرد که با منافع طبقه‌ی کارگر و سازمان‌یافتگی آن در تضاد و مخالف هستند (دشمنان و بدخواهان طبقه‌ی کارگر): اخراج و معلق کردن کارگران فعال صنفی و سندیکایی از کار شیوه‌ی بسیار رایجی است که با هدف ایجاد یا افزایش فشار روانی و کمبودهای مالی توأم با فشارهای پلیسی و امنیتی انجام می‌شود. فشاری که چونان بختکی همواره بر دوش کارگران و فعالان سندیکایی سنگینی کرده و قدم گذاردن در مسیر مبارزه‌ی گروهی و طبقاتی کارگران را دشوار و هزینه‌دار می‌کند. یکی از شگردهای همیشگی و گاه موفق کارفرمایان و دشمنان طبقه‌ی کارگر پروردن عوامل نفوذی و جاسوس در سندیکا و ایجاد انشقاق و بدبینی نسبت به یکدیگر در میان کارگران سندیکایی (و فعال در امور صنفی) است. بدترین نوع برخوردهایی از این دست تجسس در امور شخصی و رفتارهای فردی کارگران فعال در امور صنفی و سندیکایی و از این طریق یافتن نقاط ضعف و پرونده‌سازی و سرانجام بازداشت و متهم کردن فعالان است به جرم‌هایی که ارتباط مستقیمی هم به فعالیت‌های صنفی و کارگری ندارد؛ این روند گاه به محکومیت‌های سنگین ختم می‌شود.

در نتیجه‌ی مجموعه‌ی عوامل و رخداد‌های گفته‌شده در بالا امروز جنبش کارگری ایران به‌رغم پتانسیل بسیار بالایی که دارد کماکان در وضعیتی نابه‌سامان و پراکنده به‌سر می‌برد و تأسف بار این که هردو سندیکای کارگری یادشده پس از موفقیت‌های درخشان اولیه، در وضعیت کاهش نسبی نفوذ و ارتباط اندک با بدنه‌ی کارگری و دوری تدریجی رهبران آن از بدنه‌ی کارگری قرار گرفتند.

متأسفانه در موارد اشاره شده در بندهای (ب) و (ج) بالا، نمونه‌های زیادی می‌توان برشمرد که نه مجال ذکر آن‌ها در این نوشته است و نه صلاح، اما برای آگاهی بیشتر می‌توان به کانال خبری هردو سندیکا مراجعه کرد. با دقت در متن پیام‌ها و اخبار و بیانیه‌ها و دسته‌بندی موضوع‌ها و مخاطبان و گروه‌های هدف بیانیه‌ها، شیوه‌ی نگاه و برخورد سندیکا به مسایل، اقدامات انجام شده از سوی سندیکا و نتیجه‌ی اقدامات انجام شده می‌توان به‌طور تقریبی برآورد کرد که در یک دوره‌ی زمانی منتخب مثلاً یک‌صد روز، موضوع و مخاطب چند درصد خبرها و بیانیه‌ها، منافع، مسایل و مشکلات درون واحد و اعضای سندیکا است، چند درصد کارگری‌ست و چند درصد به خارج از سندیکا مربوط می‌شود. یا در یک دوره‌ی معین، سندیکا، به‌جز صدور بیانیه، در راستای تحقق مطالبات یا حل مشکلات اعضا چه اقدامات عملی را سازمان داده و چه نتایجی به بار آمده است.

نکته‌ی پایانی آن که بهره‌مندی از پتانسیل‌های موجود جنبش کارگری مستلزم درس‌آموزی از تجارب و بازنگری در برخی تلقی‌ها و روش‌ها است.

^۱ به باور این قلم تشکل‌های کارگری دو قسم هستند: الف- تشکل‌های ایدئولوژیک سیاسی (سازمان‌های سیاسی و احزاب کارگری) که عضویت در آن‌ها بر پایه‌ی پذیرش و وفاداری به یک بینش سیاسی و ایدئولوژی خاص صورت می‌گیرد و ساختار و عملکرد حزبی دارند. کسب قدرت سیاسی و برقراری سوسیالیسم یا گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم غالباً مهم‌ترین اصل برنامه‌ی این تشکل‌هاست. ب- تشکل‌های صنفی - سیاسی (سندیکاها یا اتحادیه‌های کارگری و...)، عضویت در این تشکل‌ها بر پایه‌ی اشتغال به شغل و حرفه‌ای خاص است. ایدئولوژی و گرایش‌های سیاسی اعضا یا عضویت آن‌ها در احزاب و سازمان‌های سیاسی اصولاً مهم نیست و هنگام پذیرش مورد سؤال قرار نمی‌گیرد. کوشش برای تحقق و حمایت از حقوق و منافع صنفی اعضا، هدف و وظیفه‌ی اصلی این

تشکل‌هاست. ورود به عرصه‌ی سیاست و سیاست‌ورزی این تشکل‌ها، در هر سطحی، صرفاً از زاویه و با هدف تأمین و تحقق این منافع، با مراجعه به خرد جمعی و تصویب در سازوکاری که در اساسنامه‌ها تعیین شده، صورت می‌گیرد. شرط موفقیت و سلامت این تشکل‌ها استقلال کامل آن‌ها از دولت، کارفرما و احزاب سیاسی است. در ادبیات کارگری معمولاً انواع تشکل‌های صنفی - سیاسی را با اسم عام «تشکل مستقل کارگری» یاد می‌کنند.

آزادیت استقلالی سازمان‌های صنفی سیاسی کارگری (اتحادیه‌ها، سندیکاها و...) از احزاب و سازمان‌های سیاسی بحث طولانی و مهمی است که از چند دهه‌ی گذشته همواره در جنبش کارگری ایران مطرح بوده است. روشن است که تمامی سازمان‌های سیاسی و احزاب کارگری براساس ایدئولوژی و به تبع رسالتی که در مورد طبقه‌ی کارگر برای خود قائل هستند خود را مجاز و موظف به دخالت‌گری در تشکل‌ها و مبارزات کارگران و هدایت و رشد آن‌ها می‌دانند. اضافه بر این، غالباً کارگران و تشکل‌های کارگری نیز در چم و خم مبارزات خود به دلایل و در سطوح و عرصه‌های مختلف به کمک نیاز دارند؛ پاسخ‌گویی به این نیازها در قالب همبستگی جهانی طبقه‌ی کارگر تبلور و تحقق می‌یابد. ایرادهای احتمالی و پیچیدگی این بحث آن جاهایی خود را نمایان می‌کند که: الف) گاه لازم می‌شود یک سازمان سیاسی یا یک حزب از سوی یک تشکل (سندیکای) کارگری مورد مشورت قرار بگیرد. ممکن است در این مشورت‌ها نمایندگان یا رهبران تشکل‌های مستقل کارگری به دلیل ضعف در حوزه‌ی نظری یا دانش سیاسی و تجربه، که دور از انتظار هم نیست، خیلی زود تحت تأثیر قرار گرفته و نظری را بپذیرند که، بهرغم صداقت مشورت‌دهنده اما به هر دلیل مثلاً اشراف نداشتن به محیط کار، متناسب با سطح آگاهی عموم اعضا یا به صلاح سندیکا در آن مقطع نباشد؛ سپس در نهاد مربوطه با پافشاری بر اجرای آن، یا بدون رعایت موازین اساسنامه‌ای و مراجعه به خرد جمعی، آن را به اجرا درآورند. تحقق حالت دخالت‌گری ناموجه یا اطلاق صفت وابستگی و عدم استقلال، و بالاتر از آن نفوذ و کنترل توسط یک سازمان سیاسی، زمانی عینیت می‌یابد و سبب دردسر و انحراف می‌شود که این اتفاق بارها تکرار شود یا به‌طور دایم رخ بدهد. ب). در هنگام تصمیم‌گیری‌های مهم درون سندیکا، کارگران پیش‌رویی که دارای گرایش‌های سیاسی معینی هستند یا وابستگی سیاسی تشکیلاتی به جریان خاصی دارند و در عین حال عضو سندیکا هم هستند، نظر خود را، که متأثر از نظر و سیاست حزب هم هست، گفته و از آن دفاع یا بر پیشبرد آن در تصمیم‌های سندیکای اصرار می‌کنند. این که پاره‌ای از کارگران عضو سندیکا دارای گرایش‌های سیاسی خاصی باشند یا، در یک حالت فرضی، عضو یک سازمان یا حزب سیاسی هم باشند در نفس خود هیچ ایرادی ندارد. و این که در مورد مسایل و مشکلات سندیکا با سازمان یا حزب متبوع خود مشورت کنند و در سندیکا هم سعی کنند رهنمودهای داده‌شده را اجرایی کنند هم ایرادی نیست و این که نظر و سیاست حزب را در مورد سیاست‌های سندیکایی، البته به‌عنوان یک نظر و نه نظر حزب، بیان کنند باز هم ایرادی نیست. ایراد و اشکال زمانی بروز پیدا می‌کند که سندیکا را به عرصه‌ای برای تبلیغات حزبی خود تبدیل کنند. تصور کنیم در جامعه‌ای که حزب و سازمان‌های سیاسی متعددی وجود داشته باشد و همگی بخواهند همین کار را انجام دهند، در این

صورت فضای سندیکا عرصه‌ی رقابت‌های احزاب نخواهد شد؟ و انبوه کارگران که انگیزه‌ی سیاسی ندارند آن جا را ترک خواهند کرد؟ شکل زیان‌بار دیگر زمانی است که در یک بزنگاه تصمیم‌گیری، صرفاً به دلیل این که حزب متبوع چنین رهنمودی داده، کارگران عضو آن حزب با اصرار و اعمال فشار یا تبانی و دور زدن مقررات سندیکا در این موارد، بخواهند بدون توجه به خرد جمعی سندیکا، رهنمود یا سیاست موردنظر حزب به مرحله‌ی اجرا درآید. تکرار این وقایع در عمل به معنی تأیید وابستگی سندیکا به حزب یا جریان نفوذ حزب در سندیکاست و طبیعی‌ست که در این صورت شمار زیادی از اعضا سندیکا را ترک خواهند کرد. تنها ضامن پیشگیری از این وضعیت پیش‌بینی سازوکار دموکراتیک برای تصمیم‌گیری‌های مهم در اساسنامه مبتنی بر مراجعه به آرا و خرد جمعی سندیکاست و اضافه بر این همه‌ی اعضا به رعایت اساسنامه و همه‌ی مسئولان به پاسخ‌گویی به بدنه ملزم باشند.